

تویی! امتداد دست‌های روئیده بر حراء!

م. علوی

هیچ دانه‌ای نمی‌رسد و هیچ غنچه‌ای هرگز نمی‌شکفت، هیچ کس به صبح سلام نمی‌کرد و شب در امتداد یک راه طولانی از نفس باز می‌ایستاد. تو هر روز خوانده می‌شوی از زبان مردمی که تو را سپید جامه‌ترین می‌دانند، در سرزمینی که به رنگ شب است.

تو در زنگبار و اندلس، در طور و سینا، در قلب جنگل‌های سبز و شب‌های سکوت کویر در نجوای آبشار و عطش درختان خوانده می‌شوی.

در امتداد جغرافیایی انسان‌هایی با گونه‌هایی گندمگون و سیلی خورده با چشمانی نمناک از اندوه تنهایی. تو خوانده می‌شوی. از زبان همه‌ی آیین‌ها و آیین‌ها و تکرار می‌شدی مثل یک پژواک در آوای «زبور»، «انجیل»، «تورات»، «اوستا» و «قرآن».

تو در هزار واژه تکرار می‌شود؛ «موعود»، «منتظر»، «مسیح»، «سوشیانت»، «میراث‌دار صالحان زمین» و «پدر زمین»!

تو وعده‌ی خدا بوده و هستی. آمدنت را بهار وعده داده بود.

«بهاری‌ترین» کی از راه می‌رسی؟

از پشت هزار پنجره ردپای تو پیداست. تو به هزار زبان ترجمه شده‌ای، به زبان چشمه و رود، به هزار نگاه، به هزار معنا.

معنای زمان و زبان و تمنا، تویی.

اگر تو نبودی!



تو هستی؛ امتداد دست‌های روئیده بر «حراء». تو فرصت مجدد بعثت انسان در زمانه‌ی مایی و رسالت تازه‌ای با تو آغاز شده است.

ای که خورشید در سرخی گونه ات رنگ می‌بازد؛ ای که یعقوب شکیبایی هم به صبوری تو نمی‌رسد؛

یوسف ما، خوش دارم در نگاهت بنشینم و با تو خدا را بخوانم؛

«من گم کرده راهم، اندکی راه به من تعارف کن»

ای راه هدایت ...!

